

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَجَعَلْتُكُمْ مَوَاسِينِ

زیبا تر نشو

www.ketab.ir

ستاره قدری



انتشارات نظری

عنوان و نام پدیدآور	زیباتر نشو/ستاره قدری
مشخصات نشر	تهران : انتشارات نظری، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری	۱۶۸ ص
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۰۹-۹۱۰-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
موضوع	داستان های کوتاه فارسی - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	PIR ۸۳۵۷
رده بندی دیویی	۸۸۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۶۷۳۳۸۶

نام کتاب : زیباتر نشو
نام نویسنده: ستاره قدری
طراح جلد : مهدی قندهاری
نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۰
شمارگان : ۳۰۰

کلیه حقوق چاپ و نشر و مالکیت مادی این کتاب، مخصوص و محفوظ ناشر است .

دفتر مرکزی : تهران، خیابان ولی عصر (عج) ، خیابان سید جمال الدین اسدآبادی (یوسف آباد) ،

نیش خیابان فتحی شقاقی ، جنب بانک سپه پلاک ۳۲ ، طبقه ۲ ، واحد ۱۷

E-mail: nazaribook@yahoo.com
www.nazaribook.ir



انتشارات نظری

تلفن : ۸۸۱۰۲۷۷۵
همراه : ۰۹۱۹۰۱۲۹۴۵۵

قیمت : ۶۴۵۰۰۰ ریال

فهرست

مقدمه.....	۹
داستان اول: جان دوم.....	۱۱
داستان دوم: بی بی گِـرل.....	۱۵
داستان سوم: فید من.....	۲۱
داستان چهارم: میلیاردها تو.....	۲۴
داستان پنجم: ما بی تو.....	۳۱
داستان ششم: کاکتوس.....	۳۶
داستان هفتم: بهمن بکش.....	۴۰
داستان هشتم: جایی که آنتن می دهد!.....	۴۵
داستان نهم: پشت شیشه.....	۵۰
داستان دهم: شاید در یک قدمی.....	۵۲
داستان یازدهم: می نویسم هفت، تو بخوان سیزده.....	۵۶
داستان دوازدهم: اتاق زیر شیروونی.....	۶۳
داستان سیزدهم: آیدای بی احمد.....	۷۱

- داستان چهاردهم: تعهد قلبی ۷۴
- داستان پانزدهم: زیباتر نشو! ۷۹
- داستان شانزدهم: هشت گرو نه ۸۷
- داستان هفدهم: قهر؟ نه لطفاً! ۹۶
- داستان هجدهم: ته نشین ۱۰۱
- داستان نوزدهم: از من تا او ۱۰۳
- داستان بیستم: رز سرخ ۱۰۷
- داستان بیست و یکم: گلدان بنفش ۱۱۱
- داستان بیست و دوم: ماه ۱۱۶
- داستان بیست و سوم: مشوک مورد نظر ۱۲۰
- داستان بیست و چهارم: مقصد همان کافه همیشگی .. ۱۲۸
- داستان بیست و پنجم: صحنه‌ی آخر ۱۳۴
- داستان بیست و ششم: چرا نمی‌بینمت؟ ۱۳۸
- داستان بیست و هفتم: پسر تخس ۱۴۶
- داستان بیست و هشتم: ولیعصر بوی او را می‌دهد ۱۴۹
- داستان بیست و نهم: چشم‌هایش ۱۵۵
- داستان سی‌ام: نامه چند هزارم ۲ ۱۵۹
- شما بنویسید ۱۶۶
- کلام آخر ۱۶۷

مقدمه:

می‌نویسمت که یادم بماند جوانی‌ام چه شد...!
که یادم بماند چه روزهایی را با خیال چشم‌هایت خوابیدم و
با واقعیت نبودنت بیدار شدم.
می‌نویسم که بخوانی...
می‌نویسم که دست به دست به دست‌هایت برسانند تا
چشم‌هایت واژه‌ها را ببلعند
و گونه‌هایت شوری اشک را مزه کنند.
آنقدر می‌نویسمت که بالاخره یک روز تمام شهر، تمام اینجا و
آنجا و هر جایی که حیات در آن جریان دارد تو را بشناسند!
پس بخوان و بدان تو تنها مخاطبی هستی،
که هرگز نخواهی فهمید تمام این نوشته‌ها برای «تو» نوشته
شده‌اند...!